

به نام خدا

اعتماد به نیروی فضاگشایی

جناب شهبازی برای نیروی فضاگشایی مثالی زدند که عین حقیقت بود، ایشان فرمودند: وقتی می‌خواهیم شیر آب را باز کنیم مطمئن هستیم که آب می‌آید. حالا اگر فضاگشایی ما بی‌قید و شرط باشد، به قدرت عدم اعتماد می‌کنیم و فضا را در برابر اتفاقات باز و بازتر می‌کنیم. مثل این است که شیر آب را باز کردیم و باغ دلمان را آبیاری می‌کنیم و در انتظار شکوفایی گل و میوهٔ جانمان می‌شویم. مولانا می‌فرماید: هر انسانی توانایی فضاگشایی و شرح سینه را دارد. این نعمت بزرگیست و باید با تمرکز روی فضای باز شده، سیاست‌گذار این نعمت باشیم و پیغام و خردی که در این فضا می‌آید را هوشیارانه بگیریم تا دچار حوادث ریب‌المنون نشویم و زندگی به ما طعنه نزند که آیا نمی‌بینید؟

که درون سینه شرح داده‌ایم  
شرح اندر سینه‌ات بنهاده‌ایم  
-مولانا، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۱۰۶۷

در نگر در شرح دل در اندرون  
تا نیاید طعنهٔ لا تبصرون  
-مولانا، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۱۰۷۲

سورة الداریات (۵۱)، آیهٔ ۲۱  
آیات حق درون شماست، آیا نمی‌بینید؟

چشم او مانده است در جوی روان  
بی‌خبر از ذوق آب آسمان

مرکب همت سوی اسباب راند  
از مسبب لاجرم محروم ماند

آن که ببند او مسبب را عیان  
کی نهد دل بر سببهای جهان  
-مولانا، مثنوی، دفتر دوم، ابیات شماره ۳۷۸۵ الی ۳۷۸۷

چرا فضاگشایی نمی‌کنیم؟ چون چشم من ذهنی ما به جوی‌های کوچک دنیاست. من ذهنی می‌خواهد پولش زیاد بشود، تأیید و توجه مردم را بیشتر بگیرد، به زور به او احترام بگذارند، به قیمت خوردن حق دیگران صاحب مقام و منزلتی بشود. و چون مرکزش اغشتهٔ همانندگیست، از ذوق و برکتی که با فضاگشایی می‌آید خبر ندارد و اسب همت من ذهنی به سوی سببها، پول بیشتر و مقام بالاتر می‌تازد. او مسبب را نمی‌شناسد، ولی انسانی که همواره نگاهش به معشوق است، فضا را می‌گشاید تا همواره مسبب را ببیند و دلش را از سببهای دنیا پاک کند.

چیست تعظیم خدا؟ افراشتن  
خویشتن را خوار و خاکی داشتن

چیست توحید خدا؟ آموختن  
خویشتن را پیش واحد سوختن

گر همی خواهی که بفروزی چو روز  
هستی همچون شب خود را بسوز  
-مولانا، مثنوی، دفتر اول، ابیات شماره ۳۰۰۸ الی ۳۰۱۰

تعظیم خدا چیست؟ اینکه پرچم فضاگشایی ما افراشته باشد و هر لحظه از طریق انبساط عمل کنیم تا من ذهنی ما کوچک شود. توحید خدا چیست؟ اینکه من و خدا یکی هستیم و جدایی از فضای محدود ذهن می‌آید. از مولانا آموختیم، چراغ حضورمان وقتی روشن می‌شود که در من ذهنی با همانندگیها هستی نسازیم و آنها را در آتش دردهای هوشیارانه بسوزانیم تا مرکز ما عدم شود و در شب ذهن روشنایی روز و نور خدا را ببینیم.

چشم ظاهر سایهٔ آن چشم دان  
هر چه آن ببند بگردد این بدان  
تو مکانی اصل تو در لامکان  
این دکان بر بند و بگشا آن دکان

جهت خوانده شده.

شش جهت مگریز، زیرا در جهات

ششدره است و ششدره مات است و مات  
-مولانا، مثنوی، دفتر دوم، ابیات شماره ۶۱۱ الی ۶۱۳

با چشم‌های حسی فقط می‌توانیم ظاهر وضعیت‌ها را ببینیم و قضاوت کنیم. دید من‌ذهنی مثل سایه‌ای در مقابل آفتاب است، اصل نیست، غلط است و ما را گمراه می‌کند. دیدن با مرکز عدم است که آفتاب حضور ما بالا می‌آید و حقیقت را می‌بینیم، اصل ما عدم و لامکان است که جسم و مکان را در خود جای داده است. هر چه زودتر دکان من‌ذهنی را ببندیم، به دو کان و دو معدن اصلی زندگی دست می‌یابیم، یکی فضای عدم و دیگری دید نظر است. دید من‌ذهنی ما را به جهت‌ها می‌برد، پس باید دکان من‌ذهنی را ششدره کنیم یعنی آن را ببندیم تا با دید غلطش ما را مات زندگی نکند.

پی، پیایی، می‌بر از دوری ز اصل  
تا رگ مردیت آرد سوی اصل  
-مولانا، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۳۶۹۸

چون هوشیاری ما با چیزها همانیده شده، ما از اصلمان دور شدیم. پس چاره برگشتن و یکی شدن با خدا اینست که رگ غیرت و جوانمردی ما هر لحظه بجنبد و پی در پی فضا باز کنیم.

هست مهمانخانه این تن ای جوان  
هر صباحی ضیف نو آید دوان

هین مگو که این ماند اندر گردنم  
که هم اکنون باز پرد در عدم

هر چه آید از جهان غیب‌وش  
در دلت ضیف‌ست او را دار خوش  
-مولانا، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات شماره ۳۶۴۴ الی ۳۸۴۶

ضیف = مهمان

جسم ما مثل مهمانخانه است و فکرهای ما در هر صباح به معنی هر لحظه، مثل مهمان می‌آیند و می‌روند و ما باید با فضاگشایی ناظر آنها باشیم و در برابر فکرهایمان مقاومت نکنیم و فضا باز کنیم و نگوییم این بار بر گردنم مانده و چه کنم؟ چه کنم؟ نکنیم، زیرا پیغام آن مهمان یعنی فکر یا اتفاق این لحظه که از جهان غیب‌وش و عدم آمده است را نمی‌گیریم و آن مهمان به سوی عدم برمی‌گردد. پس با خوش رویی از مهمانمان با فضاگشایی پذیرایی کنیم.

امروز مرا چه شد چه دانم؟  
امروز من از سبک دلانم  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۷

با فضاگشایی ما از فکرهایمان پذیرایی می‌کنیم و پیغامشان را می‌گیریم، قدرت فضاگشایی ما را جوری حیران می‌کند که می‌گوییم من چقدر امروز سبک دل شدم.

گفت معشوقی به عاشق که ای فتی  
تو به غربت دیده‌ای بس شهرها

پس کدامین شهر ز آنها خوشتر است؟  
گفت آن شهری که در وی دلبر است

هر کجا باشد شه ما را بساط  
هست صحرا گر بود سم الخیاط  
-مولانا، مثنوی، دفتر سوم، ابیات شماره ۳۸۰۸ الی ۳۸۱۰

-سم الخیاط = سوراخ سوزن

همه ما عاشقی هستیم که به دنبال معشوقیم و از جوانی که نماد هوشیاری ماست، می‌پرسیم: ای جوان تو غربت ذهن را تجربه کردی بگو کدامین شهر از همه بهتر است؟ شهر ذهن و یا فضای عدم؟ جوان یا هوشیاری ما می‌گوید: شهری خوش است که فضا را باز کنی و روی دلبر را ببینی. دلبر برکات زندگیست که در انبساط می‌آید و می‌تواند سوراخ سوزنی را به صحرای گشوده و برکات زندگی تبدیل کند.

حکم حق گسترد بهر ما بساط  
که بگوئید از طریق انبساط

-مولانا، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۲۶۷۰

با سپاس از برنامهٔ انسان ساز گنج حضور و یاران گرامی 🙏  
دیبا از کرج